

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 22, No. 4, Summer 2022, 415-439  
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.29558.1730

## **A Critical Review on the Translation Book “*Merleau-Ponty Praising of Philosophy*”**

**Somayyeh Rafighi\***

### **Abstract**

A group of professors and philosophers have written a series of articles on the full range of Merleau-Ponty's philosophy, introducing the views of this French phenomenological philosopher, a philosopher who tried to overcome the dichotomies between consciousness and the world as well as consciousness and the body by emphasizing the bodily subject. They aim to acquaint academic and non-university audiences with his ideas. This work, which was published by Cambridge University Press in 2005 in the form of a collection of articles entitled “*The Cambridge Companion to Merleau-ponty*”, was translated by Ms. Hanieh Yaseri and published by Ghognoos Publications in Iran in 2012. In this article, we intended to critically examine the Persian translation of this work. Although the author has chosen a valid book for translation, the existence of many formal and content problems, such as not using uniform terms, non-observance of Persian grammar rules, and many inaccuracies, has made the translation of this work have not worthy of its original text and its content don't understand properly.

**Keywords:** Merleau-Ponty's Philosophy, Embodied Subject, Conciseness, World, Homogeneous Terms

\* PhD of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran, rafighi@yahoo.com

Date received: 2022-02-05, Date of acceptance: 2022-05-23



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## نقد و بررسی کتاب مرلوپونتی ستایشگر فلسفه

سمیه رفیقی\*

### چکیده

گروهی از اساتید و صاحب‌نظران فلسفه بر آن شده‌اند با نگاشتن مجموعه مقالاتی درباره گستره کامل فلسفه مرلوپونتی، به معرفی دیدگاه‌های این فیلسوف پدیدارشناس فرانسوی بپردازند، فیلسوفی که با تأکید بر سوژه بدنمند تلاش داشت بر دوگانگی‌های میان آگاهی و جهان و نیز آگاهی و بدن غالب آید. هدف نویسندگان این اثر این است که از این رهگذر، مخاطبان دانشگاهی و غیردانشگاهی را با اندیشه‌های مرلوپونتی آشنا سازند. این اثر که در قالب مجموعه مقالاتی با عنوان *The Cambridge Companion to Merleau-ponty* در سال ۲۰۰۵ توسط انتشارات دانشگاه کمبریج چاپ شده است، در سال ۱۳۹۱ با ترجمه خانم هانیه یاسری توسط انتشارات ققنوس در ایران منتشر شده است. در این مقاله درصدد هستیم به بررسی انتقادی ترجمه فارسی این اثر بپردازیم. هر چند نویسنده کتاب معتبری را برای ترجمه انتخاب کرده است، اما وجود ایرادهای صوری و محتوایی زیاد، چون استفاده نکردن از اصطلاحات یکدست، رعایت نکردن قواعد دستور زبان فارسی و بی‌دقتی‌های فراوان باعث شده است ترجمه این اثر هم‌تراز متن اصلی آن نباشد و فهم درستی از محتوای آن به دست نیاید.

**کلیدواژه‌ها:** فلسفه مرلوپونتی، سوژه بدنمند، آگاهی، جهان، اصطلاحات یکدست

\* دکتری فلسفه از دانشگاه تبریز، تبریز، ایران، rafigiph@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

## ۱. مقدمه

پدیدارشناسی از جریان‌های غالب فلسفه اروپایی در قرن بیستم محسوب می‌شود. این جنبش که در اوایل این قرن توسط ادموند هوسرل، فیلسوف مشهور آلمانی، پایه‌گذاری شد، نوعی روش فلسفه‌ورزی ضدستنی قلمداد می‌شود که می‌کوشد از طریق اپوخه و تقلیل به حقیقت امور یا ذات اشیا راه یابد و پدیدارها را آنگونه که بر آگاهی یا تجربه‌گر پدیدار می‌شوند، توصیف کند. در واقع، در این جنبش تلاش می‌شود توصیف مستقیمی از تجربه ما، آنگونه که هست، ارائه شود، بدون اینکه منشأ روان‌شناختی و تبیین‌های علمی دانشمندان، مورخان یا جامعه‌شناسان مدنظر قرار گیرد. هدف پدیدارشناسی این است که افق‌های کلی تجربه زیسته ما یا یگانه جهان پیش‌روی ما را به طور جامع توصیف کند. بنابراین، با تأکید بر توصیف مستقیم، ابزار لازم را برای تشریح حوزه تجربه زیسته فراهم می‌آورد تا از این طریق جهان زندگی روزمره را تفسیر کند. به ویژه، این جنبش نشان می‌دهد که معنا در پرتو ساختارهای قصدی ثابتی شکل می‌گیرد که آگاهی را توصیف می‌کند. پس، اگر درصدد ارائه تبیینی از معنا هستیم باید این ساختارها را بشناسیم. بر این اساس، می‌توان گفت پدیدارشناسی روش فلسفی متمایزی است که درباره شرایط امکان تجربه خاصی تحقیق می‌کند و از این رو، «روش استعلایی محسوب می‌شود تا تجربی» (Gallagher & Zahavi, 2008, 132).

پس از هوسرل، اندیشه‌های وی توسط شاگردانش بسط یافت و هر کدام از آنها به شیوه‌های مختلفی آن را تفسیر و به کار بستند، به طوری که پل ریکور در این باره می‌گوید: «تاریخ پدیدارشناسی تاریخ بدعت‌گذاران هوسرلی است» (Moran, 2000, 3). آموزه‌های پدیدارشناسی، پس از انتشار وجود و زمان هایدگر در سال ۱۹۲۷ عمده‌تأ بر مبنای ترکیبی از مشارکت هوسرل و هایدگر در این جنبش مورد بررسی قرار می‌گیرد. این امر را می‌توان به وضوح در دیدگاه فیلسوفان فرانسوی چون سارتر، لویناس، دوبوار و دریدا یافت.

موریس مرلوپونتی نیز از فیلسوفان معاصر فرانسه است که در بیان اندیشه‌های فلسفی خود تحت‌تأثیر جنبش پدیدارشناسی قرار دارد. او که توانسته بود در آوریل ۱۹۳۹ از مجموعه گردآوری شده آثار هوسرل در دانشگاه لوین بلژیک دیدار و با برخی از آثار منتشر نشده او، چون بحران علوم اروپایی، تأملات دکارتی و پدیدارشناسی استعلایی آشنا شود، نخستین خارجی محسوب می‌شود که توانست از آثار هوسرل بازدید کند (ماتیوس، ۱۳۸۹، ۱۸). آشنایی او با نوشته‌های هوسرل باعث شد در شاهکار خود با عنوان

پدیدارشناسی ادراک حسی، از پدیدارشناسی برای توصیف طرح موردنظر خود بهره بگیرد. البته، از پدیدارشناسی مرلوپونتی بیشتر با عنوان «پدیدارشناسی وجودی» یاد می‌شود، زیرا علی‌رغم استفاده از پدیدارشناسی، بحث خود را بیشتر به مسأله وجود انسان معطوف می‌کند و این موضوع را در موقعیت‌های تاریخی، طبیعی و اجتماعی مورد مذاقه قرار می‌دهد. در حقیقت، می‌توان گفت که مرلوپونتی، همانند هایدگر، «وجود انسان را به مثابه تعالی به سوی جهان می‌فهمد» (Moran, 2010, 179).

مرلوپونتی، اگرچه یکی از خلاق‌ترین و پراهمیت‌ترین فیلسوفان قرن گذشته است، اما تأثیر او بر حوزه‌های مختلف، چون فلسفه و روان‌شناسی چندان شناخته شده نیست. ناشناخته ماندن وی نیز بیشتر ناشی از این است که او در زمان حیات خود تحت‌الشعاع شهرت سارتر قرار داشت. پس از مرگ زودهنگامش نیز، پیدایش ساختارگرایی و پساساختارگرایی در فرانسه و ظهور فیلسوفانی چون فوکو و دریدا باعث شد به‌بوته فراموشی سپرده شود. اما در طی چند دهه اخیر با عنایت حوزه‌های مختلف علمی به آثارش، اندیشه‌های او مورد توجه قرار گرفته است.

اما این توجهات با پیشرفت چندانی همراه نبوده و باعث شده است درک درست و عمیقی از اندیشه‌های وی صورت نگیرد (کارمن و هنسن، ۱۳۹۴، ۷). به همین دلیل گروهی از اساتید و صاحب‌نظران برجسته فلسفه گرد هم آمده‌اند تا با تدوین اثر مدونی، دیدگاه‌های مرلوپونتی را به تصویر بکشند. نویسندگان این اثر، علاوه بر بررسی دیدگاه‌های فلسفی مرلوپونتی درباره موضوعاتی چون ادراک، تقویم تنانه، قصدیت حرکتی و نیز نظرات او درباره هنر، سیاست و تاریخ، کوشیده‌اند ضمن بررسی زمینه و ریشه‌های تاریخی اندیشه مرلوپونتی، ارتباط آنها را با مطالعات معاصر در زمینه پدیدارشناسی، فلسفه ذهن، علوم شناختی، هنر و .... بررسی کنند. این اثر در قالب مجموعه مقالاتی با عنوان Cambridge The companion on Merleau-ponty به ویراستاری دو تن از اساتید مشهور، تیلور کارمن و مارک هنسن در سال ۲۰۰۵ توسط انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر شده است. خانم هانیه یاسری در سال ۱۳۹۱ این اثر را با عنوان «مرلوپونتی، ستایشگر فلسفه» ترجمه کرده‌اند که انتشارات ققنوس آن را منتشر کرده است. در این مقاله درصدد هستیم به نقد و بررسی ترجمه فارسی این اثر بپردازیم.

## ۲. دیدگاه مرلوپونتی درباره پدیدارشناسی

از آنجایی که مرلوپونتی چهره شناخته شده‌ای در جهان فلسفی، به ویژه در ایران نیست، پیش از بررسی اثر مذکور، به اجمال به معرفی وی و اندیشه‌هایش می‌پردازیم تا از این طریق زمینه آشنایی بیشتر با وی نیز فراهم شود.

مرلوپونتی که متولد ۱۹۰۸ فرانسه است، پس از گذراندن دوره دبیرستان خود در دبیرستان لویی لوگران، همراه با دوستان خود لوی استروس و سیمون دوبوار به دانشسرای عالی پاریس رفت و پس از گذراندن دوران آموزش دبیری، در مقام دبیر به این دانشسرا بازگشت. او در سال ۱۹۳۸ نخستین اثر بزرگ فلسفی خود با عنوان *ساختار رفتار* را به پایان برد و در سال ۱۹۴۲ آن را منتشر نمود. پس از طی دوران خدمت خود در ارتش فرانسه دوباره به این دانشسرا برگشت و در سال ۱۹۴۵ شاهکار خود، *پدیدارشناسی ادراک حسی* را به عنوان پایان‌نامه دوم خود برای دریافت درجه دکتری منتشر کرد. او پس از قطع همکاری خود با سارتر در انتشار مجله «عصر مدرن»، به عنوان استاد روان‌شناسی به سوربن پیوست. در سال ۱۹۵۲ به کرسی فلسفه کلژ دو فرانس دست یافت که روزگاری در اختیار هنری برگسون قرار داشت. وی در اوایل مه ۱۹۶۱ در سن پنجاه و سه سالگی بر اثر حمله قلبی درگذشت و اندیشه‌های فلسفی او که در آن دوران در حال کمال بودند، فرصت رشد بیشتر را از دست داد.

مرلوپونتی پس از آشنایی با اندیشه‌های منتشر نشده هوسرل مسیر خود را به عنوان یک پدیدارشناس در پیش گرفت. به باور وی، پدیدارشناسی، روش محسوب می‌شود و نه نظامی فلسفی. خود او به صراحت در این باره می‌گوید: «پدیدارشناسی را می‌توان به منزله روش یا سبک اندیشیدن دانست و به کار برد» (Merleau-ponty, 2005, viii). از نظر وی، کارکرد اصلی فلسفه آگاهی مجدد از اعمال بنیادینی است که انسان‌ها از طریق آنها از جهان آگاه می‌شوند: «فلسفه حقیقی عبارت از یادگیری نگاه دوباره به جهان است» (Ibid, xix). او هدف فلسفه را آشکار ساختن جهان و رسالتش را افشای راز جهان و عقل می‌داند.

مرلوپونتی، به تاسی از هوسرل، معتقد است که برای شناخت جهان باید به تجربه زیسته (Lived Experience) و به خود اشیاء بازگردیم و به این منظور باید هر نوع پیش‌پنداشته‌های مبتنی بر نظریه‌های علمی و مابعدالطبیعی را کنار بگذاریم. این امر مستلزم اپوخه و تقلیل است. اما از نظر او، دامنه تقلیل را نباید به حوزه جهان تعمیم داد و خود را از جهانی که با

آن تعامل داریم، منفک ساخت. بنابراین، تقلیل و اپوخره نباید به آگاهی محض منجر شود و انسان را از جهان منفک سازد: «تأمل از جهان به منظور وحدت آگاهی به منزله مبنای جهان صرف نظر نمی‌کند، بلکه یک گام به عقب بر می‌دارد تا اشکال تعالی را که همانند اخگرهای آتش بالا می‌روند، تماشا کند» (Ibid, xiii). انسان همواره در جهان حضور دارد و خود را در آن تجربه می‌کند. پس، نمی‌توان به سوژکتیویته خود عقب‌نشینی کرد و خود را از جهان جدا کرد. ما با کنار نهادن ساختارهای نظری و بازگشت پیشانظری (Pre-theoretical) به تجربه جهان، بهتر می‌توانیم معنای این ساختارهای نظری را بفهمیم. از این رو، لازم است به شیوه پیشاتأملی با جهان ارتباط برقرار کنیم. آگاهی تأملی و آشکار از جهان ریشه در این آگاهی پیشاتأملی و غیرمصرح دارد.

بر این اساس، مرلوپونتی به انتقاد از چارچوب مفهومی روزمره ما که آن را «تفکر عینی» (Objective Thought) می‌نامد، می‌پردازد. او این تفکر را به منزله اندیشه‌ای توصیف می‌کند که به وجود جهان تعصب دارد (Ibid, 4). این تعصب از تمایل آگاهی به نادیده گرفتن پدیدارها و تمرکز بر اشیا نشأت می‌گیرد، «ذات آگاهی این است که پدیدارهای خود را فراموش می‌کند» (Ibid, 52). تفکر عینی خود را در قالب دو موضع فلسفی ظاهراً متعارض نشان می‌دهد: تجربه‌گرایی و تعقل‌گرایی (Intellectualism). تجربه‌گرایی و تعقل‌گرایی در این باره که جهان شبیه چیست تفاهم دارند، اما درباره شأن متافیزیکی، نیز شأن آگاهی توافقی ندارند. به نظر مرلوپونتی، هر دو دیدگاه در این نکته مشترک هستند که میان آگاهی و جهان انفکاک ایجاد می‌کنند. برای تجربه‌گرایان، هیچ ذهنیتی وجود ندارد. تعقل‌گرایان نیز ذهنیت را در حوزه دنیوی بالاتری قرار می‌دهند که از آنجا بر جهان اعمال نفوذ می‌کند. از این رو، نمی‌توان میان سوژه و جهان دیالوگی برقرار کرد. هر دو دوگانه‌انگار هستند و به تمایز میان سوژه و جهان قائلند.

مرلوپونتی برای از میان برداشتن این دوگانگی به مفهوم «زیست-جهان» (Life-World) هوسرل متوسل می‌شود. او این مفهوم را مهم‌ترین دستاورد فلسفی هوسرل می‌داند؛ جهان آن‌گونه که با آن مواجه می‌شویم، به طور روزمره در آن زندگی می‌کنیم و تجربه مستقیم و پیشاتأملی از آن داریم. زیست-جهان، جایگاه عقل سلیم و فعالیت‌های روزمره و جهان اعیان آشنا و علایق معمولی ما محسوب می‌شود. از نظر هوسرل، وظیفه فلسفه این است که ساختار بنیادین زیست-جهان را تبیین کند و نشان دهد که عمل کرد آگاهی را پیش‌فرض

می‌گیرد. از نظر مرلوپونتی، نیز وظیفه فلسفه این است که ساختار بنیادین زیست-جهان را تبیین کند:

کل جهان علم بر جهانی بنا نهاده شده است که به طور مستقیم تجربه می‌شود. اگر بخواهیم موضوع علم را موشکافی کنیم و به بیانات دقیقی درباره معنا و قلمرو آن دست یابیم، باید با آگاهی مجدد از جهانی شروع کنیم که علم بیان‌گر قانون آن است. (Ibid, viii)

بر این اساس، می‌توان گفت که تأمل پدیدارشناختی از منظر مرلوپونتی، عبارت است از تلاش برای دیدن و توصیف جهان آن‌گونه که تجربه می‌شود؛ یا به طور خلاصه عبارت است از مطالعه زیست-جهان.

ارتباط ما با زیست-جهان به طریق پیش‌تأملی صورت می‌گیرد، سطحی که «مبنای معرفت‌شناختی را تقویم می‌کند و از این‌رو، شرطی است که تمامی اعمال شناخت را ممکن می‌سازد» (Bourgeois, 2002, 344). این شیوه از طریق ادراک حسی حاصل می‌شود. ادراک از نظر مرلوپونتی، نوعی اندیشه نیست، بلکه بنیادی‌تر از آن است. در واقع، تفکر منوط به ادراک است و آن را پیش‌فرض می‌گیرد. ادراک نخستین یا اساسی‌ترین لایه ممکن را برای شناخت فراهم می‌کند. مرلوپونتی برای روشن شدن عمل‌کرد ادراک، آن را با نقاشی مقایسه می‌کند. از نظر او، نقاشی باز نمود تجربه حسی بنیادینی است، تجربه آزاد و مقدم بر مفاهیم انتزاعی و علمی و به دلیل «تعهد خلاقانه به جهان مدرک» در دسترس همگان است (Davis, 2016, 5). نقاش، نقشی را از جهان ارائه می‌دهد که خود طراح آن است و این نقش، با این همه، با همه سخن می‌گوید. این جهان که توسط قانون‌های یک سوژه منفرد نظم یافته است، آشکارگر نگاه او به جهان، احساس او از جهان و برخورد او با جهان است. مرلوپونتی به نقاشی سزان توسل جسته و آن را تلاشی برای نقاشی جهان می‌داند. از نظر مرلوپونتی، نقاشی سزان، «مطالعه دقیق پدیدارها است» (Merleau-ponty, 1964, 11). رنگ آبی ای که سزان زیر درخت کاج می‌بیند، گویای نحوه‌ای است که جهان خود را به او نمایانده، نحوه برخورد او با جهان مرئی، این جهان و گویای معمای دیدارپذیری اشیاء است. معمای نقاشی، بدین‌سان، همان معمای ادراک حسی است، زیرا ادراک حسی نیز ارتباط جدیدی با جهان است.



اما مسأله‌ای که اینجا مطرح می‌شود این است که آگاهی چگونه از طریق ادراک حسی با متعلقات خود ارتباط برقرار می‌کند؟ مرلوپونتی برای پاسخ به این مسأله نکته قابل توجهی را درباره ادراک مطرح می‌کند؛ به نظر وی، ادراک امری بدنمند (Embodiment) است. از نظر مرلوپونتی، ارتباط سوژه با جهان از طریق بدن و قصدیت حرکتی آن صورت می‌گیرد. آگاهی به واسطه بدن در جهان جای دارد و مرلوپونتی ارتباط این دو را چنین توصیف می‌کند: «بدن ما در جهان به منزله قلب یک جاندار است؛ چشم‌انداز مرئی را پیوسته پا برجا نگه می‌دارد، زندگی را به آن می‌دمد، آن را از درون حفظ می‌کند و با آن نظامی را تشکیل می‌دهد» (Merleau-ponty, 2005, 202). بر این اساس، مرلوپونتی مفهوم آگاهی محض و ناظر را رد می‌کند و به جای آن به سوژه تجربه برمی‌گردد که آگاهی را به منزله بدنمند یا متجسد در وضعیتی آشکار می‌کند. بنابراین، مطالعه آگاهی در جهان، مطالعه آگاهی بدنمند و از این-رو، مطالعه بدن، آن‌گونه که تجربه می‌شود، است.

پس، ادراک، عمل کرد ذهن محض یا اندیشه نیست، بلکه بدنمند است. «من با بدنم ادراک می‌کنم» (Ibid, 184)، زیرا موقعیت و حرکت بدن، من را قادر می‌سازد آن‌چه را که در دسترس بینایی‌ام است، ببینم. پس، ادراک فعالیت آگاهانه ذهن نیست، بلکه شیوه وجودی سوژه تنانه در مرحله پیش‌آگاهی است، محاوره‌ای میان سوژه بدنمند و جهانش است (Cullen, 1994, 109). چنین سوژه‌ای می‌تواند بر خود دریچه‌ای به سوی جهان بگشاید. این مدرک، از طریق بدن خود، می‌تواند با اجسام و اشیاء تماس برقرار سازد؛ چرا که اولین تماس ما با عالم خارج از طریق اندام‌ها و حواس صورت می‌گیرد. پس، آنچه ما را با عالم عینی متصل می‌کند، بدن ما است: «بدن وسیله ثبات ما در عالم، واسطه میان عالم و ما است» (Merleau-ponty, 2005, 128).

این در هم‌تنیدگی جهان و بدن، مرلوپونتی را به انتقاد از دیدگاه دکارتی سوق داد که بر اساس آن آگاهی جدای از جهان قرار دارد. از نظر مرلوپونتی، دکارت هیچ دلیلی نداشت که آگاهی و جهان را از هم جدا سازد، بلکه سوژه همواره، «رو به سوی جهان دارد» (Ibid, x). مرلوپونتی، نه تنها آگاهی و جهان را از هم منفک نمی‌داند، بلکه از نظر او، بدن و آگاهی نیز در هم تنیده هستند و انسان، سوژه بدنمند است و از جهان به واسطه بدن آگاه است. پس، تجربه انسان پیامد ارتباط یگانه‌ای است که بین سوژه بدنمند و جهان شکل می‌گیرد.

این درهم‌تنیدگی بدن، آگاهی و جهان مرلوپونتی را به مفهومی از بدن سوق داد که خود آن را «بدن زیسته» (Lived body) یا «بدن پدیداری» (Phenomenal Body) (ibid, 105) می‌نامد که در قالب تجربه اول شخص در دسترس ما است و حیات آگاهی ما به منزله آگاهی بدنمند از طریق آن آشکار می‌شود:

بدنی که به منزله زیسته درک می‌شود، هم بدنمند است و هم خودآگاه. ذهن در بدن است و بدن در ذهن. رویداد ذهنی - بدنی را نمی‌توان بر مبنای مدل دکارتی تصور کرد که دو فرایند وجودی و شناختی را با هم مقایسه کند، وحدت ذهن و بدن ادغام دو اصطلاح خارجی متقابل نیست؛ سوژه و ابژه، بلکه این وحدت در هر لحظه از جریان وجود فعال می‌شود (ibid, 89).

در این سطح، هیچ تمایزی میان بدن و آگاهی وجود ندارد. بر این مبنای، نمی‌توانیم بدن - مان را به منزله امر عینی یا به شیوه سوم شخص در نظر بگیریم. در سطح بدن زیسته من بدنی ندارم، بلکه «بدنم هستم» (Ibid, 133). از سوی دیگر، این بدنی که آن را از درون تجربه می‌کنیم، مستقل از جهان نیست. آنجا که بدنی وجود دارد، جهان شخصی نیز وجود دارد. به طوری که مرلوپونتی می‌گوید:

بدن من از همان گوشت جهان ساخته شده است.... جهان نیز در گوشت بدن من سهیم است، آن را منعکس می‌کند، به سوی آن دست دراز می‌کند و بدن نیز به سوی جهان دست می‌یازد. آنها در رابطه متقابلی در هم تنیده هستند (Merleau-ponty, 1968, 248).

هیچ جهانی بدون انسانی که آن را تجربه کند، وجود ندارد و هیچ تجربه انسانی نیز که در آن جهانی نباشد، امکان‌پذیر نیست. بدن زیسته مرلوپونتی، همانند آگوی استعلایی کانت یا هوسرل، عمل نمی‌کند، یعنی تنها مبنای معنا نیست، بلکه کارکرد گشودگی معنا را دارد که منوط به حرکت و تألیف ادراکی آن است و از این طریق معنای اولیه اشیای جهان را آشکار می‌کند. جهان و اعیان از پیش معنادار هستند و برای معقول‌شدن نیازی به معنادهی سوژه ندارند. معنا در نخستین رویارویی جهان با بدن و بدن با جهان متحقق می‌گردد، یعنی، «در نخستین هجای چیزهایی که در کتاب بزرگ جهان می‌خوانیم» (هومن، ۱۳۷۵، ۴۱). معنا در بطن هستی است و تن زنده انسان که شناسنده نیز است این معنا را می‌گیرد و به سخن می‌آورد. بنابراین، در پدیدارشناسی مرلوپونتی، جهان ارتباط متقابلی با آگاهی پیشاتأملی دارد و بدون آن نمی‌تواند وجود یا معنایی داشته باشد.

### ۳. معرفی، نقد و بررسی اثر

اینک پس از معرفی مختصر دیدگاه‌های مرلوپونتی به نقد و بررسی اثر موردنظر می‌پردازیم. در ابتدا، این اثر را به طور کلی معرفی می‌کنیم تا در ادامه به بررسی آن بپردازیم.

#### ۱.۳ مشخصات اثر، شاکله و توصیف کلی آن

متن انگلیسی این اثر با عنوان *The Cambridge Companion to Merleau-ponty* در سال ۲۰۰۵ و با ۳۹۲ صفحه توسط انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر شده است. ترجمه فارسی آن تحت عنوان «مرلوپونتی، ستایشگر فلسفه» با ترجمه خانم هانیه یاسری نخستین بار در سال ۱۳۹۱ در تهران، از سوی انتشارات ققنوس در ۵۹۸ صفحه و ۶۶۰ نسخه، در قطع رقعی با جلد شومیز منتشر شده است که تصویری از مرلوپونتی روی آن قرار دارد. از هانیه یاسری تاکنون ترجمه آثاری چون *بدن انسان: یک کتاب استخوان‌دار* (نشر اسپندگان)، *زیست‌شناسی: زندگی، با شناختی که ما از آن داریم* (نشر اسپندگان)، *زبان آلمانی را سریع بیاموزید* (نشر توس)، *آهنگی هم‌ساز درباره موسیقی* (نشر توس) به چاپ رسیده است.

کتاب با فهرست اجمالی مطالب در دو صفحه شروع می‌شود و پس از آن مقدمه کتاب به قلم ویراستاران این اثر، تیلور کارمن و مارک بی. ان. هنسن، ذکر (صص. ۴۳-۷) و در ادامه سیزده مقاله درباره اندیشه‌های مرلوپونتی در قالب ۵۳۰ صفحه (صص. ۵۷۶-۴۵) ارائه شده است. کتاب با معرفی مختصر نویسندگان این مجموعه، کتابنامه ۱۴ صفحه‌ای (صص. ۵۹۴-۵۸۱) و نمایه چهار صفحه‌ای (صص. ۵۹۸-۵۹۵) پایان می‌یابد.

فهرست مطالب با دقت خوبی تنظیم شده و صفحات ذکر شده در آن با صفحات متن کاملاً مطابقت دارد. این مقالات در داخل متن دارای بخش‌های فرعی هستند که با شماره‌گذاری مشخص شده‌اند. مترجم در تمام مقالات این شماره‌گذاری‌ها را رعایت کرده است، اما در متن انگلیسی، بخش‌های اصلی مقاله سوم با اعداد یونانی و بخش‌های فرعی آنها با اعداد عربی و به صورت ایتالیک مشخص شده‌اند، در حالی که در متن فارسی تمام بخش‌ها با اعداد عربی نشان داده شده‌اند که باعث شده است تمایزی میان بخش‌های اصلی و فرعی مقاله ایجاد نشود و مشکلاتی را برای خواننده ایجاد کند.

همان طور که اشاره شد، مقدمه این اثر به قلم ویراستاران آن، تیلور کارمن (استاد فلسفه دانشگاه کلمبیا) و مارک هنسن (استاد زبان انگلیسی دانشگاه پرینستون)، به تحریر در آمده است. ویراستاران در مقدمه ضمن اشاره به هدف خود از گردآوری این مجموعه مقالات، تاریخچه مختصری از زندگی مرلوپونتی را ارائه داده‌اند که می‌تواند برای افراد ناآشنا با وی مثمرتر باشد. در ادامه نیز کوشیده‌اند تفاوت مرلوپونتی را از پدیدارشناسان دیگر، از جمله هوسرل و هایدگر، نشان داده و به اختصار تأثیرپذیری او را از روان‌شناسی گشتالت و هنر مطرح کنند. مقدمه، همانند سایر مقالات، با یادداشت‌هایی پایان می‌یابد.

نخستین مقاله این اثر، «مرلوپونتی و تصویر معرفت‌شناختی»، به قلم چارلز تیلور، استاد فلسفه دانشگاه مک‌گیل مونترال (صص. ۸۲-۴۵) نگاشته شده است. نویسنده این مقاله در ابتدا با اشاره به بحث بازنمایی‌ها (representation) در میان فیلسوفانی چون دکارت و کانت، می‌کوشد نشان دهد که مرلوپونتی چگونه توانسته است بر این تصویر واسطه‌ای معرفت فائق آید. از نظر نویسنده می‌توان با بررسی شیوه ارتباط ما با جهان (ص. ۶۵) این تصویر را ویران کرد؛ چرا که از نظر مرلوپونتی، ما ارتباط پیشامفهوم‌ی و پیشانظری با جهان داریم و در این سطح هیچ واسطه‌ای میان ما و جهان وجود ندارد.

مقاله دوم با عنوان «دریافت حسی، حکم و میدان پدیداری» اثر تیلور کارمن (صص. ۱۱۷-۸۳) است. کارمن در این مقاله در ابتدا می‌کوشد نشان دهد که ادراک حسی، از نگاه مرلوپونتی، نه دریافت حسی (دیدگاه تجربه‌گرایان) و نه حکم (دیدگاه تعقل‌گرایان) است. در بخش سوم مقاله با عنوان میدان پدیداری توضیح می‌دهد که هیچ ادراکی جدا از زمینه‌ای که در آن روی می‌دهد نیست. این بدان معنا است که ادراک همواره در ذات خویش نظرگاهی است و «آن نظرگاه نه صرف مجموعه‌ای از اعیان، یعنی قسمت متجانسی از فضا و نه در نهایت به نحوی از انحاء صرفاً دسته دیگری از احساس‌ها یا احکام است» (کارمن، ۱۳۹۴، ۱۰۲).

مقاله سوم اثر شون دورانس کلی، استاد فلسفه دانشگاه پرینستون، با عنوان «دیدن اشیا از منظر مرلوپونتی» (صص. ۱۷۱-۱۱۹) است. نویسنده در این مقاله، که می‌توان گفت طولانی‌ترین مقاله این اثر نیز محسوب می‌شود، با اشاره به نقل‌قولی از مرلوپونتی از مقاله «فیلسوف و سایه‌اش»<sup>۲</sup> مبنی بر اینکه بزرگی یک متفکر به موضوعاتی است که در آثار خود بدانها نیندیشیده است، می‌کوشد به بخش‌هایی از فلسفه مرلوپونتی اشاره کند که مرلوپونتی

آنها را به درستی دریافته است، اما برای درک اندیشه وی ضرورت دارند. نویسنده با توضیح تمایز بین امر غائب و محصل و نیز استفاده از مفهوم نامتعیین مرلوپونتی، به ویژه درباره میدان پدیداری، می‌کوشد شرح پدیدارشناختی از نظریه ادراک حسی او ارائه دهد و از این طریق، تمایز پدیدارشناسی مرلوپونتی را از پدیدارشناسی هوسرل برجسته نماید.

مارک راتل، استاد فلسفه دانشگاه بریگهام یانگ، در مقاله چهارم با عنوان «انگیزه‌ها، دلیل‌ها و علت‌ها» (صص. ۱۹۸-۱۷۳) می‌کوشد نشان دهد که مفهوم بدن زیسته مرلوپونتی در مقابل دوگانه‌انگاری ذهن-بدن قرار دارد و هم‌چنین در ادامه مقاله به بررسی پدیدارشناختی انگیزه‌ها می‌پردازد؛ اینکه انگیزه چیست، چگونه عمل می‌کند و چرا نمی‌توان آن را به حدود منطقی یا علی فروکاست. از نظر او، انگیزه‌ها که حد وسط میان دلیل‌ها و علت‌ها هستند، با این ادعا در ارتباط هستند که بدن زیسته در دوگانه‌انگاری ذهن و بدن نمی‌گنجد. پس، نمی‌توان بدن را به منزله جوهر یا امر جسمانی در نظر گرفت.

مقاله پنجم با عنوان «مرلوپونتی و علم جدید شناخت» اثر هیوبرت دریفوس، استاد فلسفه دانشگاه برکلی کالیفرنیا (مترجم به اشتباه دانشگاه کالیفرنیا برکلی ذکر کرده) (صص. ۲۳۰-۱۹۹) است. دریفوس در این مقاله می‌کوشد با استفاده از یافته‌های جدید درباره عملکرد مغز این ادعای مرلوپونتی را اثبات کند که چگونه می‌توان بدون بازنمایی-های ذهنی یا مغز، مهارت‌ها را کسب کرد و به کار برد. مرلوپونتی این ادعا را بر اساس شواهد پدیدارشناختی تبیین کرده است. به همین دلیل، نویسنده در ابتدا شواهد مرلوپونتی را مطرح و در ادامه، با طرح بحث یادگیری تقویتی و استفاده از بحث شبکه‌های عصبی مصنوعی آن را اثبات می‌کند.

مقاله ششم، «بدن خاموش و پاچوبین فلسفه»، به قلم ریچارد شوسترمن، استاد فلسفه دانشگاه تمپل فیلادلفیا (صص. ۲۷۵-۲۳۱) است که در آن می‌کوشد دلایل تأکید مرلوپونتی بر خاموشی بدن و غفلت او از احساسات بدنی را بررسی کند. او معتقد است که دیدگاه-های مرلوپونتی در این باره حاصل پدیدارشناسی بدنمند او و نحوه بررسی وی از ادراک حسی است. از سوی دیگر، مرلوپونتی در مقاله‌ای با عنوان «در ستایش فلسفه» ادعا می‌کند که فلسفه پاچوبین است و در عین حال، «پای چوبین فلسفه نقطه قوت آن است» (Merleau-ponty, 1988, 61). اما چرا مرلوپونتی از چنین استعاره‌ای برای توصیف فلسفه بهره می‌گیرد؟ شوسترمن در ادامه مقاله خود این مسأله را پیگیری می‌کند.

مقاله هفتم با عنوان «مرلوپونتی و مفهوم لمس مالبرانش» به قلم جودیت باتلر، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه برکلی کالیفرنیا (صص. ۳۱۴-۲۷۷) است. باتلر در این مقاله می‌کوشد تأثیری را که مفهوم لمس مالبرانش بر مرلوپونتی داشته است، اثبات کند. وی با استناد به درسگفتارهای مرلوپونتی در باب نیکولا مالبرانش، فیلسوف قرن هفدهم، معتقد است که این درسگفتارها منبعی را در اختیار مرلوپونتی قرار داده است تا از طریق آنها، ارتباط خود را با سنت الهیات حسی آشکار کند. به باور وی، مالبرانش همواره در صدد بود الهیات خود را بر مبنای مفهوم جدیدی از بدن، به ویژه کارکرد لمس استوار سازد. این دیدگاه مالبرانش این زمینه را برای مرلوپونتی فراهم آورد که او دریابد بدن از طریق تأثیرپذیری خود، مجموعه‌ای از انطباعات را شامل می‌شود که بر بدن اثر می‌گذارند و بنیاد حسی شناخت را تشکیل می‌دهند.

رونو بارباراس، استاد فلسفه معاصر دانشگاه پاریس، در مقاله هشتم با عنوان «پدیدارشناسی زندگی» (صص. ۳۵۱-۳۱۵) می‌خواهد نشان دهد که پدیدارشناسی مرلوپونتی، پدیدارشناسی زندگی است. در واقع، هدف مرلوپونتی این است که طرح پدیدارشناختی هوسرل را تکمیل کند. به باور نویسنده، هدف اصلی مرلوپونتی این بود که به زیست - جهان هوسرل معنا ببخشد و به همین دلیل بر تحویل‌ناپذیری زیست - جهان تأکید دارد. به نظر بارباراس، سوژه زیست - جهان، زندگی است. پدیدارشناسی مرلوپونتی نیز به این معنا پدیدارشناسی زندگی است که در نهایت بر تأملی در باب زندگی استوار است. این پدیدارشناسی اصالت خود را از خاص بودن زندگی اخذ می‌کند.

مقاله نهم این اثر، «رویان‌شناسی امر دیدار(نا)پذیر»، به قلم مارک هنسن، استاد زبان انگلیسی دانشگاه پرینستون، (صص. ۴۰۲-۳۵۳) است. نویسنده در این مقاله اهداف مختلفی را دنبال می‌کند: نخست، در صدد است آثاری از مرلوپونتی را به مخاطبان معرفی کند که به زبان انگلیسی ترجمه نشده‌اند و فقط در اختیار مخاطبان فرانسوی زبان قرار دارند. دوم، نقش علوم زیستی را در تحلیل مرلوپونتی از دوگانگی میان ذهن و عین نشان دهد. به نظر نویسنده، این تحلیل باعث می‌شود اندیشه مرلوپونتی به سوی معنای زندگی پیش رود. به باور هنسن، همبستگی بین رفتار و مورفوژنر باعث می‌شود مرلوپونتی نوعی همبستگی بین پدیدارشناسی و هستی‌شناسی بیابد و از این طریق، بر دوگانگی ذهن و بدن، از یک سو، و دوگانگی انسان و جهان، از سوی دیگر، غلبه کند.

مقاله دهم با عنوان «استنباط وجودگرایانه مرلوپونتی از علم» اثر جوزف راوس، استاد علم از منظر اخلاق دانشگاه وسلیمان (صص. ۴۴۰-۴۰۳) است. اگرچه مرلوپونتی در آثار متعدد خود، چون *ساختار رفتار و جهان ادراک*، انتقاداتی را بر علم وارد می‌کند، اما از نظر نویسنده این مقاله لازم است برای تکمیل طرح مرلوپونتی، علاوه بر طرح دیدگاه‌های او درباره بدن و جهان و نیز تاریخ و هنر، تفسیر وجودگرایانه‌ای از علم از دیدگاه وی ارائه دهیم. در واقع، نویسنده معتقد است که در فلسفه مرلوپونتی می‌توان علم را نیز شیوه‌ای از وجود انسان محسوب کرد.

مقاله یازدهم با عنوان «میان فلسفه و هنر» (صص. ۴۸۰-۴۴۱) به قلم جاناتان گیلیمور، استاد فلسفه دانشگاه ییل، است. مرلوپونتی در مقالات متعدد خود، از جمله «شک سزان» و «چشم و ذهن»، از ارتباط میان نقاشی و مابعدالطبیعه بهره می‌گیرد تا بتواند دیدگاه‌های خود را درباره ادراک حسی، معنا و تخیل به تصویر بکشد، زیرا به باور وی، «هر نظریه نقاشی نوعی مابعدالطبیعه است» (Merleau-ponty, 1964, 171). به باور نویسنده، اگرچه هنر در بیان اندیشه‌های مرلوپونتی به وی کمک کرده است، اما دیدگاه‌های فلسفی او هرگز نمی‌توانند به فلسفه هنر منتهی شوند.

لیدیا گر، استاد فلسفه دانشگاه کلمبیا، مقاله دوازدهم این اثر را با عنوان «درک فیلسوف ملتزم: در سیاست، فلسفه و هنر» (صص. ۵۳۲-۴۸۱) نگاشته است. نویسنده در این مقاله همراهی فکری مرلوپونتی را با سارتر نشان می‌دهد. البته، باید توجه داشت که در دیدگاه‌های این دو فیلسوف در باب سیاست، فلسفه و هنر تعارضاتی وجود دارد. نویسنده در ادامه می‌کوشد با بررسی مفهوم التزام در اندیشه مرلوپونتی، آن را در حیطه سیاست و هنر نیز توضیح دهد.

مقاله پایانی، «اندیشیدن به سیاست» (صص. ۵۷۶-۵۳۳)، به قلم کلود لوفور، مدرس نظریه‌های سیاسی و اجتماعی مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی پاریس است. از نظر لوفور، مرلوپونتی در نوشته‌های سیاسی خود، فلسفه سیاسی را با رخدادهای زمان خود پیوند می‌زند. به همین دلیل لازم است که مخاطبان آثار سیاسی او با رویدادهای عصر وی آشنایی داشته باشند تا از این طریق به معانی آنها پی ببرند.

مترجم بخش معرفی نویسندگان این مجموعه را در انتهای کتاب قرار داده است که در متن انگلیسی در ابتدای اثر قرار دارد. هم‌چنین نمایه‌ای را به آن افزوده است که البته، در این

نمایه هیچ نشانی از اصطلاحات تخصصی متن به چشم نمی‌خورد و فقط به سه اصطلاح دید پیرامونی، فیلوژنز و مورفوژنز اشاره کرده است و بقیه آنها فقط اسامی خاصی هستند که در متن به آنها اشاره شده است. از این‌رو، بهتر بود مترجم با حذف این سه اصطلاح، عنوان نمایه را اعلام قرار می‌داد.

### ۲.۳ نقد و بررسی اثر

تردیدی نیست که خانم یاسری کتاب معتبر و ارزشمندی را برای ترجمه نخستین اثر خود در حوزه فلسفه انتخاب کرده است. شهرت انتشارات این مجموعه و هم‌چنین نویسندگان مشهور آن به خوبی موید این مطلب هستند. دقت ایشان در شماره‌گذاری دقیق پی‌نوشت‌های مقالات و مشخص کردن آثار موجود در متن به صورت ایتالیک نیز ستودنی است. وجود غلط‌های چاپی اندک، با وجود حجم زیاد کتاب از دیگر ویژگی‌های بارز این کتاب محسوب می‌شود. صفحه‌آرایی کتاب نیز دقیق است، با وجود این، در برخی از صفحات مانند ۳۴۵ یا ۳۶۰ جملاتی از متن به صورت بلد چاپ شده است که در کتاب انگلیسی این چنین نیست و به نظر می‌رسد ایراد چاپی باشد. با این وجود، در ترجمه این اثر ایرادات زیادی، چه در مورد نحوه ترجمه و چه رعایت قواعد دستور زبانی، به چشم می‌خورد که باعث می‌شود خوانندگان آن به هنگام مطالعه با مشکلات عدیده‌ای مواجه شوند. در ادامه به بررسی برخی از این موارد می‌پردازیم.

- تغییر عنوان اثر

همان‌طور که اشاره شد، این کتاب در زبان انگلیسی با عنوان *The Cambridge Companion to Merleau-ponty* چاپ شده است. اما مترجم عنوان «مرلوپونتی ستایشگر فلسفه» را برای آن انتخاب کرده است. چنین به نظر می‌رسد که ایشان این عنوان را از یکی از مقالات مرلوپونتی («در ستایش فلسفه»)<sup>۳</sup> برگزیده است، اما هیچ‌گونه توضیحی در این باره ارائه نداده است. در حالی که بهتر بود با نگارش پیشگفتاری برای این اثر هم دلیل انتخاب خود برای ترجمه این اثر و نیز انتخاب این عنوان را توضیح می‌داد. نکته جالب توجه اینکه مترجم در ص. ۴۸۱ عنوان کتاب را به «راهنمای کمبریج درباره مرلوپونتی» برگردانده است. مترجم می‌توانست با نگارش پیشگفتار، علاوه بر بیان انتخاب این عنوان، توضیح مختصری درباره مرلوپونتی و اندیشه‌های او ارائه دهد، زیرا مرلوپونتی فیلسوف



شناخته شده‌ای در ایران نیست و عدم آشنایی با اندیشه‌های او می‌تواند مطالعه این کتاب را، حتی برای دانش‌آموختگان حوزه فلسفه، دشوار سازد.

- ترجمه عناوین مقالات

حتی در ترجمه عناوین مقالات نیز ایرادات بسیاری به چشم می‌خورد. برای نمونه، مترجم عنوان مقاله پنجم را به «مرلوپونتی و علم جدید شناخت» ترجمه کرده است، در حالی که Cognitive science به معنای علوم شناختی و نه علم شناخت است که یکی از دانش‌های نوین محسوب می‌شود. یا عنوان مقاله دوازدهم بایستی به «درک فیلسوف درگیر: در باب سیاست، فلسفه و هنر» ترجمه می‌شد.

- پانوشتهای اثر

پانوشتهای این کتاب نیز از دیگر نکات ضعف آن محسوب می‌شود. مترجم در بیان معادل‌های انگلیسی اصطلاحات و اسامی خاص این اثر کاملاً گزینشی عمل کرده و به ندرت به آنها اشاره کرده است. از آنجایی که بسیاری از اسامی مطرح در این اثر برای خوانندگان فارسی‌زبان ناشناخته هستند، ضرورت داشت که مترجم علاوه بر بیان تمام معادل‌های انگلیسی آنها، توضیح مختصری نیز در مورد آنها ارائه می‌داد. مسأله پانوشتهای در مورد عناوین آثار و اصطلاحات تخصصی نیز صدق می‌کند. مترجم نه تنها معادل انگلیسی آثار مذکور در متن را بیان نکرده (برای نمونه، در ص. ۹ ساختار رفتار یا پدیدارشناسی ادراک حسی)، بلکه به معادل انگلیسی اصطلاحات تخصصی نیز به ندرت اشاره کرده است. این موضوع از دو نظر حائز اهمیت است: نخست، مترجم در موارد بسیاری به جای بیان معادل‌های مصطلح واژه‌ها، خود به واژه‌سازی پرداخته است و از آنجایی که این واژه‌ها چندان مأنوس نیستند، پس بهتر بود که حداقل معادل انگلیسی آنها را ذکر می‌کرد تا خواننده متوجه شود که این واژه‌ها را در برابر کدام کلمات تخصصی به کار برده است. برای مثال

الف) ص. ۴۸ هم‌سازی به جای انسجام

ب) ص. ۲۰۴ جادوانه

ج) ص. ۳۱۸ پدیدارنگی

د) ص. ۶۳ هرروزینه به جای روزمره

از سوی دیگر، از آنجایی که مترجم هیچ توضیحی درباره این فیلسوف و اندیشه‌های او ارائه نکرده است، بهتر بود که ضمن بیان معادل انگلیسی واژه‌ها در پانوشت، با استفاده از کتاب‌هایی چون فرهنگ اصطلاحات مرلوپونتی اثر لندس (۲۰۱۳) توضیح مختصری در مورد آنها بیان می‌کرد، زیرا اگرچه در چکیده پشت جلد کتاب ادعا شده است این کتاب برای مخاطبان مبتدی مفید و قابل فهم است، اما باید گفت به واقع، این چنین نیست. زیرا علاوه بر اینکه مرلوپونتی فیلسوف دشوارنویسی است و این امر مشکلاتی را در تفسیر آثار او به وجود آورده است، بلکه از بسیاری از اصطلاحات فلسفی در معنای موردنظر خود استفاده می‌کند، مانند قصدیت. از این رو، لازم است اصطلاحات تخصصی او کمی برای خوانندگان توضیح داده شود، مانند شکلواره بدن در ص. ۱۱۳. البته مترجم در موارد بسیاری نیز معادل انگلیسی کلمات را به جای پانوشت در متن اصلی ذکر کرده است، مانند ص. ۳۲۴ tissue برای بافت.

- درج نادرست اسامی خاص

مترجم در درج معادل فارسی بسیاری از اسامی نیز ایراداتی دارند. برای نمونه،

الف) ص. ۲۳ به جای گلدشتاین از گولتشتاین

ب) ص. ۲۸۲ به جای برونشویگ از برونسویک

ج) ص. ۴۷۴ به جای دونالد از دانلد یا به جای موریس از ماریس

- درج معادل‌های لاتینی به جای معادل‌های فارسی

هم‌چنین، مترجم در موارد متعددی با وجود اینکه معادل فارسی برخی از اصطلاحات و واژه‌ها را در متن اصلی ذکر کرده است، اما در ادامه متن به جای معادل فارسی از معادل انگلیسی یا فرانسوی یا آلمانی آنها استفاده می‌کند. برای نمونه، در ص. ۳۱۹ weltthesis را به نظریه جهان ترجمه کرده، اما در ادامه معادل آلمانی آن را به کار برده یا در ص. ۳۹۴ emergence را به پیدایی ترجمه و در ادامه مقاله همان کلمه انگلیسی را استفاده کرده است. هم‌چنین مترجم به نوع زبان این واژه‌ها نیز اشاره‌ای نکرده است. برای نمونه، در ص. ۳۱۸ معادل آلمانی (Lebenswelt) و معادل فرانسوی (Monde Vecu) به معنای «زیست-جهان» در متن اصلی بیان شده است، اما مترجم حتی در پاورقی نیز به زبان آنها اشاره‌ای نکرده است و این مسأله ممکن است برای خوانندگانی که با این زبان‌ها آشنایی ندارند، مشکلاتی

نقد و بررسی کتاب *مرلوبونتی ستایشگر فلسفه* (سمیه رفیقی) ۴۳۳

ایجاد کند. البته، در مواردی نیز برخی از کلمات ترجمه نشده‌اند، مانند irreflechi در ص. ۲۹۶.

- انتخاب نادرست معادل‌های فارسی

مترجم در موارد متعددی معادل فارسی اصطلاحات را نادرست انتخاب کرده است. برای نمونه،

الف) ص. ۸۳ معادل مصطلح sensation احساس است نه دریافت حسی

ب) ص. ۱۴۸ Identity به معنای این‌همانی است نه هویت

ج) ص. ۹۳ memory حافظه است نه یاد

د) ص. ۱۴ state of affaire وضع امور است نه وضعیت

ر) معنای مصطلح Intersubjectivity در پدیدارشناسی بین‌الذهانیت است نه میان

سوژگانیت

- عدم استفاده از اصطلاحات یکدست

مترجم نه تنها در موارد متعددی از واژه یکسانی استفاده نکرده است، بلکه معادل‌های مختلفی را نیز برای کلمه ثابتی استفاده کرده است. این در حالی است که حتی در مواردی از نگارش فارسی معادل‌های مختلف استفاده کرده است. برای نمونه،

الف) ص. ۹ برای work معنای کار و در ص. ۱۱ معنای اثر ذکر شده است و البته

معنای اثر ترجمه درست است

ب) ص. ۴۸۳ عصر مدرن و در ص. ۴۸۹ له‌تان مدرن

ج) ص. ۲۴ prise به گیرش و در ص. ۴۵۹ به گرفت ترجمه شده است

د) ص. ۳۰۹ Lecture به درس و در ص. ۳۷۲ به درسگفتار ترجمه شده است

ر) ص. ۴۵۵ و در یک پاراگراف هم از پدیدارشناسانه و هم پدیدارشناختی استفاده

شده است

- در هم‌ریختگی اجزای جمله

از جمله ایرادات بارزی که در این متن به وفور به چشم می‌خورد این است که مترجم

اجزای جمله، به ویژه افعال، را در جای مناسب خود به کار نبرده است. در ادامه به مواردی

از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) ص. ۱۸: هایدگر پیش از این تحویل‌های پدیدارشناختی را موردانتقاد قرار داده بود، هم تلویحاً در هستی و زمان و هم صراحتاً در درس‌های دهه ۱۹۲۰. ← هایدگر پیش از این، هم تلویحاً در هستی و زمان و هم صراحتاً در درس‌های دهه ۱۹۲۰ تحویل‌های پدیدارشناختی را موردانتقاد قرار داده بود.

ب) ص. ۵۱: ... وحق هم دارد، اگر صلاحیت لازم را داشته باشد ← اگر صلاحیت لازم را داشته باشد، حق هم دارد

ج) ص. ۱۰۴: ادراک‌های حسی را حکم‌ها تقویم می‌کنند ← حکم‌ها، ادراک‌های حسی را تقویم می‌کنند

د) در ص. ۲۷۷: در اثر دوم جای نظریه التفات را مفهوم لحم می‌گیرد ← در اثر دوم مفهوم لحم جای نظریه التفات را می‌گیرد (البته بهتر بود چنین ترجمه شود: در اثر دوم، مفهوم لحم جایگزین نظریه التفات می‌شود)

ر) در ص. ۴۷۷: فرم، فرم‌های دیگری را آزاد می‌سازد، بر اساس قوانین خودش. ← فرم، بر اساس قوانین خودش، فرم‌های دیگری را آزاد می‌سازد.

- حذف اجزای جمله

مترجم در موارد متعددی اجزای مختلف جمله را حذف کرده است. برای نمونه،

الف) حذف فاعل جمله زیر در ص. ۵۱۳: به زعم مرلوپونتی، لزومی ندارد این کار را بکند.

ب) حذف فعل در جمله ص. ۵۱۰: فلسفه را در حال انجام دادن همین کار می‌بیند، اما هنر را نه تا این پایه.

ج) حذف علامت مفعولی «را» در ص. ۴۵۰: عبارتی از والری نقل می‌کند ← عبارتی را از والری نقل می‌کند

- استفاده نادرست از علائم و نشانه‌های زبان فارسی

یکی دیگر از ایراداتی که در متن این اثر به وفور یافت می‌شود کاربرد نادرست علائم و نشانه‌های فارسی است. نمونه‌هایی از این ایرادات را می‌توان در کاربرد نادرست «،» (ص. ۲۸۷ یا ص. ۲۰۴)، کاربرد نقطه به جای ویرگول (ص. ۵۰۵)، کاربرد نادرست «؛» (ص. ۴۸۴ یا ص. ۴۶۶)، استفاده از دو نقطه در انتهای جمله (ص. ۴۸۴ یا ص. ۴۸۷)، قرار دادن نقطه در

مواردی در داخل گیومه و در مواردی بیرون از آن (ص. ۴۹۰ یا ص. ۳۷۱)، قرار دادن گیومه ابتدایی یا انتهایی بدون قرار دادن گیومه بعدی (ص. ۴۵۳ یا ص. ۳۴۲) مشاهده کرد.

- عدم رعایت قواعد زبان فارسی

تمام کسانی که در حوزه ترجمه فعالیت دارند، در این باره متفق القول هستند که مترجم علاوه بر آشنایی با زبان مبدأ، باید با زبان مقصد نیز آشنایی کامل داشته باشد. این در حالی است که بررسی ترجمه این اثر نشان می‌دهد که مترجم محترم چندان با قواعد دستوری زبان فارسی آشنایی ندارد. در ادامه عدم رعایت قواعد مورد نظر را همراه با نمونه‌هایی ارائه می‌دهیم.

الف) کاربرد نادرست علامت مفعولی را: مترجم نه تنها در موارد بسیاری علامت «را» را در جای مناسب خود به کار نبرده است، بلکه در مواردی نیز آن را حذف کرده یا حرف اضافه دیگری را جایگزین آن نموده است. نمونه‌هایی از این کاربردهای نادرست را می‌توان، به ترتیب، در صص. ۲۷۸، ۲۸۱ و ۳۰۸ دید.

ب) کاربرد نادرست «ی» نکره: معمولاً در ترکیبات موصوفی «ی» به صفت همراه اسم اضافه می‌شود. این در حالی است که مترجم در بیشتر موارد «ی» نکره را به اسم (ص. ۲۰۷ شبکه‌ای هوشمند) یا هم به اسم و هم صفت (ص. ۲۷۰ بدنی غیرتأملی، در ص. ۵۳۳. اشیایی موزه‌ای) اضافه کرده است.

ج) انتساب فعل فاعل جاندار به فاعل غیرجاندار: مانند ص. ۱۲: سعی مقالات این کتاب، که بخشی از این جریان هستند، بر آن است ← در مقالات این کتاب، که بخشی از این جریان هستند، تلاش می‌شود یا در ص. ۴۸۲: از این رو مقاله حاضر استدلال‌های مرلوپونتی..... را دنبال می‌کند ← از این رو، در مقاله حاضر استدلال‌های مرلوپونتی دنبال می‌شود

د) استفاده از من و ما در نقش فاعل: معمولاً در زبان فارسی ضمائر در اول جمله حذف می‌شوند، مگر اینکه هدف نویسنده بر تأکید باشد. اما مترجم در موارد متعددی که هدف نویسنده بر تأکید نیست، آنها را ذکر کرده است، از جمله ص. ۲۷۰ یا ص. ۵۵۵

ر) استفاده از کلمات تنوین‌دار: بهتر است به جای استفاده از چنین کلماتی از معادل مناسب استفاده شود. ص. ۱۲ ندرتاً، به ندرت. ص. ۵۶۸ قویاً، به شدت.

ز) استفاده از مصدر فعلی به جای اسم: بهتر است در داخل جملات به جای مصدر فعلی از اسم استفاده شود. ص. ۴۸۶ نگارش به جای نوشتن یا در ۴۵۱ طرح به جای مطرح کردن.

س) عدم مطابقت فعل با فاعل جمله: در ص. ۶۵ «پاک کنم» که باید «پاک کند» ذکر می‌شد یا در ص. ۹۷ «بر این باورند» به جای «بر این باور»، در ص. ۴۲۵ فعل «نشده‌اند» باید «شده‌اند» باشد

ش) عدم استفاده از فعل مناسب: در ص. ۱۰۹ به جای «داده‌شده می‌داند» می‌توان از «مفروض می‌گیرد»، در ص. ۱۳۴ می‌توان به جای فعل این عبارت «نگاه خود را کجا ببرد» از «سوق دهید»، در ص. ۲۷۸ برای عبارت «گسترده‌ترین و جنجالی‌ترین بحث... رخ می‌دهد» از «مطرح می‌شود» استفاده کرد.

و) استفاده متوالی از «که»: برای نمونه در ص. ۳۳۰ اهمیت دارد که بدانیم این تصور که..... یا در ص. ۵۰۷: .... آگاه است که ادعاهایی که.....

#### - ترجمه نادرست جملات

در ادامه مقاله، نمونه‌هایی از ترجمه‌های مترجم این اثر را ذکر می‌کنیم. علاوه بر اینکه، پاره‌ای از جملات نادرست ترجمه شده‌اند، در مواردی نیز عدم دقت مترجم باعث ایجاد سوءفهم‌هایی برای خواننده می‌شود. هم‌چنین مترجم می‌توانست در موارد متعددی از ترجمه‌های روان و سلیس‌تری استفاده کند.

A: The following years witnessed a break with Sartre, in the wake of increasingly sharp political and philosophical differences.

در ص. ۱۰ ترجمه فارسی آمده است: سال‌های بعد از گسست مرلوپونتی از سارتر در نتیجه اختلاف‌نظرهای شدید سیاسی و فلسفیشان حکایت دارند که هرچه می‌گذشت شدیدتر می‌شد ← در سال‌های بعد شاهد جدایی مرلوپونتی از سارتر به دلیل افزایش اختلافات سیاسی و فلسفی هستیم.

B: which he began teaching and integrating into his phenomenological account of perception as an embodied experience of being in the world

ص. ۹: شروع به تدریس و وارد ساختن آن در شرح پدیدارشناختی خود از ادراک حسی همچون تجربه بدن‌یافته از در جهان بودن کرد ← تدریس آن را شروع و با شرح پدیدارشناختی خود از ادراک حسی به منزله تجربه بدن‌مند تلفیق کرد.

C: The chief inspiration behind Merleau-Ponty's thought as a whole was the phenomenology that emerged in Germany in the early decades of the twentieth century

ص. ۱۳: در مجموع، مهم‌ترین منبع الهام اندیشه مرلوپونتی پدیدارشناسی‌ای بود که در نخستین دهه‌های قرن بیستم در آلمان پا به عرصه نهاد.

همان طور که از متن انگلیسی مشخص است، قبل از پدیدارشناسی حرف اضافه «The» به کار رفته است و نه «a». عدم توجه مترجم به این مسأله باعث شده است که او ترجمه نادرستی از پدیدارشناسی داشته باشد که از مضمون آن چنین برمی‌آید که گویی یکی از شاخه‌های پدیدارشناسی در آلمان پا به عرصه گذاشته است. در حالی کسانی که با فلسفه آشنایی دارند به خوبی می‌دانند که پدیدارشناسی نخستین بار در آلمان پا به عرصه نهاده است.

D: There is a difference, that is, between the things we are aware of and the contents of our awareness of them

ص. ۱۶: این فرق‌گذاری، یعنی، تفاوتی هست میان اشیایی که به آن‌ها آگاهی داریم و محتوای آگاهی ما به آن‌ها ← یعنی، میان چیزهایی که به آن‌ها آگاهی داریم و محتوای آگاهی ما از آن‌ها، تفاوتی وجود دارد.

G: The orator does not think before speaking, nor even while speaking; his speech is his thought

در ص. ۲۵۰ در ترجمه این جمله آمده است: سخنوران در حین سخن گفتن فکر نمی‌کنند؛ سخن آنان همان اندیشه آنان است. در حالی که از فاعل و ضمائر موجود در متن مشخص است که فاعل آن مفرد است نه جمع. هم‌چنین ترجمه بخش اول حذف شده است. پس بهتر است چنین ترجمه شود: «سخنران پیش از سخنرانی، یا در حین سخنرانی نمی‌اندیشد، سخن او همان اندیشه او است».

K: It is by following the modern development of the concept of nature that Merleau-Ponty proposes to approach this new ontology

ص. ۳۶۱: با دنبال کردن سیر تحول مفهوم طبیعت در فلسفه مدرن است که مرلوپونتی پیشنهاد روی آوردن به این هستی‌شناسی جدید را مطرح می‌کند ← مرلوپونتی با پیگیری تحول جدید مفهوم طبیعت پیشنهاد می‌کند که به این هستی‌شناسی جدید روی آوریم.

L: At the very moment when, their eyes fixed upon the world, they thought they were asking it for the secret of a sufficient representation, they were unknowingly bringing about that *metamorphosis* of which painting later became aware

ص. ۴۷۵: در همان لحظه‌ای که چشمان نقاش به جهان دوخته شده بوده و گمان می‌کرده که راز بازنمایی کافی را از آن جويا می‌شود، ناخودآگاه آن مسخی را به منصفه ظهور

می‌رسانده که نقاشی بعداً به آن آگاه می‌شده است. ← آن زمان که چشمان خود را به جهان دوختند و گمان کردند که راز بازنمایی کامل آن را جستجو می‌کنند، ناخودآگاه تغییری را ایجاد کردند که بعدها در نقاشی از آن آگاه می‌شویم

M: it was read as a politically committed text and an angry one, yet not by its critics as a successful one.

ص. ۴۸۵: بلکه همچون متنی خواننده شد دارای تعهد سیاسی و البته خشمگانه، اما ناموفق از نظر منتقدانش. ← با خشمناکی، همچون متنی قرائت شد که تعهد سیاسی دارد، با این حال از نظر منتقدان کتاب موفق نبوده.

#### ۴. نتیجه‌گیری

امروزه به دلیل گسترش توجهات حوزه‌های مختلف علمی، چون تعلیم و تربیت، پزشکی، حوزه زیست‌محیطی و .... به آثار مرلوپونتی، این فیلسوف در محور مطالعات و پژوهش‌های متعددی قرار گرفته است. ترجمه آثار مربوط به این فیلسوف در کشور ما نیز می‌تواند راه را برای آشنایی با اندیشه‌های وی باز کند. اثر *The Cambridge Companion to Merleau-ponty* از جمله آثار فاخری است که در این زمینه به نگارش درآمده است. اما بررسی محتوایی ترجمه *مرلوپونتی ستایشگر فلسفه* نشان می‌دهد، اگرچه مترجم تلاش بسیاری برای ترجمه اثری فاخر و ارزشمند انجام داده است، اما وجود ایرادات فراوان، صوری و محتوایی، باعث شده است که مطالعه متن کتاب برای خواننده‌ای که با مرلوپونتی، فیلسوف فرانسوی آشنایی چندانی ندارد، بسیار دشوار باشد. آنچه در این میان برای خواننده بیشتر دردسر ایجاد می‌کند پابندی بیش از اندازه مترجم به متن اصلی کتاب است که سبب شده است وی به قواعد زبان مقصد توجه چندانی نداشته باشد و از این‌رو، درک جملات آن بسیار سخت شود، زیرا در موارد بسیاری لازم است که خواننده جملات یا اجزای آنها را پس و پیش کند تا بتواند به مضمون اصلی آن دست یابد.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. لازم به ذکر است که شماره صفحات از روی متن ترجمه فارسی ذکر شده‌اند.
۲. این مقاله در کتاب نشانه‌های مرلوپونتی (۱۹۶۴) چاپ شده است.



۳. این مقاله در کتاب *در ستایش فلسفه و مقالات دیگر مرلوپونتی* (۱۹۸۳) به چاپ رسیده است.

## کتابنامه

- کارمن، تیلور (۱۳۹۰)، *مرلوپونتی*، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس
- ماتیوس، اریک (۱۳۸۹)، *درآمدی بر اندیشه‌های مرلوپونتی*، ترجمه رمضان برخوردار، تهران: گام نو
- هومن، ستاره (۱۳۷۵)، «مقدمه‌ای بر در ستایش فلسفه مرلوپونتی»، *در ستایش فلسفه*، تهران: نشر مرکز
- یاسری، هانیه (۱۳۹۱)، *مرلوپونتی ستایشگر فلسفه*، کارمن، تیلور و مارک بی.هنسن (ویراستاران)، تهران: ققنوس

- Bourgeois, (2002), "Maurice Merleau-ponty, Philosophy as Phenomenology" in *Phenomenology World-wide*, A.A. Bello, Springer- Science + Business Media Dordrecht
- Cullen (1994), "Philosophy of Existence 3: Merleau-ponty" in *Twenties Century Continental Philosophy*, ed. R. Kearney, London and New York: Routledge
- Davis, D. (2016), "The Art of Perception" in *Merleau-ponty and The Art of Perception*, eds. D. Davis and W. Hamrick, Suny Press
- Gallagher, Sh. & Zahavi, D. (2008), *The Phenomenological Mind: An Introduction to Philosophy of Mind and Cognitive Science*, London & New York: Routledge
- Merleau-ponty, M. (1964), *The Primacy of Perception: and Other Essays on Phenomenology, Psychology, the Philosophy of Art, History and Politics*, Trans. Edie J., Evanston: Northwestern University Press
- ..... (1968), *The Visible and the Invisible*, Trans. Lingis, A. Evanston: Northwestern University Press
- ..... (1988), *In Praise of Philosophy and Other Essays*, Trans by J. Wild, J. Edie and J. O'Neill, Evanston: Northwestern University Press
- ..... (2005), *Phenomenology of Perception*, Trans by C. Smith, Routledge: Taylor and Francis Company
- Moran, D. (2000), *Introduction to Phenomenology*, London & New York: Routledge
- ..... (2010), "Husserl and Merleau-ponty on Embodied Experience" in *Advancing Phenomenology*, Springer Science + Business Media